



بیوگرافی و شہادت نامہ دکنر محمد رضا منزوی

گردآوری، ترجمہ

محمد ابراہیم ذاکر

ریزگفتار



- ۱
- ۱ بیوگرافی و شهادت‌نامه دکتر محمد رضا منزوی
- ۱ گردآوری، ترجمه
- ۱ محمد ابراهیم ذاکر
- ۲ ریزگفتار
- ۵ شهید دکتر محمد رضا منزوی
- ۵ شناسنامه
- ۵ سامرا
- ۵ نجف
- ۶ تهران
- ۶ مدرسه نظام
- ۶ دانشگاه تهران، دانشکده دامپزشکی
- ۶ گواهی از دانشکده دامپزشکی
- ۶ سخن آقابزرگ درباره محمد رضا
- ۶ برداشت از کتاب الذریعة

- ۹ برداشت از کتاب طبقات اعلام الشيعة، سده ۱۴هـ.....
- ۱۰ دست‌نویس‌های دکتر علینقی منزوی.....
- ۱۰ (۱) دست‌نویس علینقی منزوی در سال‌نامهٔ مجلس شورای ملی ۱۳۳۳خ.....
- ۱۲ (۲) پراکنده‌نویسی، دست‌نویس علینقی منزوی.....
- ۱۲ (۳) شکوائیه، دست‌نویس علینقی منزوی.....
- ۱۲ شکوائیه به کانون وکلا.....
- ۱۳ (۴) دست‌نویس علینقی منزوی پشت عکس ارسالی برای روزنامهٔ مردم.....
- ۱۳ دادگاه انقلاب اسلامی.....
- ۱۴ نامهٔ سفیر و نمایندهٔ تام‌الاختیار دولت لبنان به رئیس مجلس لبنان.....
- ۱۵ نامهٔ احمد عارف الزینة.....
- ۱۵ کیهان فرهنگی.....
- ۱۶ جلال آل احمد.....
- ۱۶ منابع گفتگو دربارهٔ شهید دکتر محمدرضا منزوی.....
- ۱۷ نامه‌نگاری سپهبد تیمور بختیار و آیت‌الله شیخ آقابزرگ تهرانی.....
- ۲۰ پاسخ آقابزرگ به تیمور بختیار.....
- ۲۰ یادنامهٔ شهیدان.....
- ۲۱ عباس جعفری وکیل دعاوی زندانیان پس از کودتای ۱۳۳۲خ.....
- ۲۲ کارنامهٔ فرهنگی محمدرضا منزوی.....

کتابنامه ۲۶

شهید دکتر محمدرضا منزوی

آقابرگ در کتاب کشکول خود نوشته است: در شب چهارشنبه، سه ساعت از شب چهارشنبه گذشته در شب یازدهم ذی قعدة چشم به جهان گشودن امام هشتم (ع) ۱۳۴۶ / دهم اردیبهشت ۱۳۰۷ / سی ام آپریل ۱۹۲۸، در شهر سامراء زاده شد. شهادت ۲۴ جمادی دوم ۱۳۷۴ / پنجشنبه ۲۸ بهمن ۱۳۳۳ / ۱۷ فوریه ۱۹۵۵ است.

شناسنامه

شناسنامه او به شماره ۶۵۹۱ است که وی را زاده چهارم فروردین ۱۳۰۸ در شهر سامرای عراق به شمار می آورد، تاریخ صدور شناسنامه یک جا سوم خرداد ۱۳۱۱ از بغداد و در تصحیح آن تاریخ صدور ۲۷ / ۰۶ / ۱۳۲۳ یاد می شود. نام پدر را بزرگ با شماره شناسنامه ۶۵۸۶ و نام مادر را به نام مریم و شماره ۶۵۸۷ گزارش می دهد.

سامرا

او در سامرا زاده شد و بالید. وی تا نه سالگی در آن شهر به فراگیری علوم قدیمه توسط پدر و دایی مهدی آریان و عموی شان محمدابراهیم پرداختند و نوشتن را آموختند تا آن که پیرامون سال ۱۳۱۶ خ به نجف بازگشتند و ادامه تحصیل را در مدرسه علوی دنبال کردند.

نجف

کارنامه قبولی سال سوم با معدل ۱۸/۵ وی به سال ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ در دسترس است. پدر در بخش ملاحظات اولیاء اطفال چنین یادداشت کرده است: آقای محمدرضا در منزل مواظبت مناسبات دینشان کامل نیستند، خواهشمند است هر چه بیشتر ایشان را وادار کنید که علوم دینی را کاملاً دریابد.

تهران

مدرسه نظام

کارنامه مدرسه نظام ایشان در سال تحصیلی کلاس چهارم (۵)، تاریخ ورود به دبیرستان نظام را ۱۳۲۴/۰۶/۱۱ نشان می‌دهد.

دانشگاه تهران، دانشکده دامپزشکی

برپایه کارت دانشجویی‌اش که در یکم آبان ۱۳۲۸ صادر شده، او مهرماه سال ۱۳۲۸ دانشجوی سال اول دانشکده دامپزشکی بوده و سال چهارم مهرماه ۱۳۳۱ سر کلاس حاضر شده است.

گواهی از دانشکده دامپزشکی

به شماره ۱۷۴۰ تاریخ ۱۳۳۲/۰۶/۱۰

گواهی می‌شود: آقای محمدرضا منزوی از تاریخ ۱۳۳۲/۰۵/۱۱ لغایت ۱۳۳۲/۰۶/۱۰ در بخش‌های مختلف این انستیتو مشغول کارآموزی بوده است: واکسیناسیون؛ میکروبی‌شناسی؛ شیمی. امضای رییس انستیتو پاستور

سخن آقابزرگ درباره محمدرضا

برداشت از کتاب الذریعة

آقابزرگ در ذریعه، ج ۱۰، برگه ۱۶۶ - ۱۶۷، شناسه/الرحلة، شماره ۳۱۰ درباره فرزندش گوید: کتاب الرحلة را فرزندم محمدرضا به پارسی نگاشته است، نام آن سفرنامه؛ یا سرگذشت زندگانی من است که آن را فرزندم، پاره تنم دکتر محمدرضا منزوی

خودنگاره‌ای برای خویش نگاشته است. او در زادروز امام رضا (ع)، یازدهم ذی‌قعدة ۱۳۴۶ در سامراء زاده شد و او را به نام آن امام، نام‌گذاری کردم. سال ۱۳۵۵ ق / ۱۳۱۵ خ او را به همراه خانواده به نجف آوردم. تحصیلات دبستان را در مدرسهٔ علوی نجف گذراند.

او را به همراه برادرش در سال ۱۳۶۳ ق / ۱۳۲۳ خ به تهران فرستادم. دبیرستان را در تهران گذراند، سپس وارد دانشکدهٔ دامپزشکی شد و به ارتش پیوست و در سال ۱۳۷۲ ق / ۱۳۳۱ خ فارغ‌التحصیل شد، پس سقوط دولت مصدق در مرداد ۱۳۳۲ خ به اتهام همراهی و همکاری با دولت گذشته [دولت مصدق]، در زندان دژ فلک‌الافلاک خرم‌آباد لرستان یازده ماه به بند کشیده شد، ولی به جهت نداشت مدارک بازداشت، او را آزاد کردند، ولی دست از تعقیب او و هفت صد افسر دیگر برداشتند که بزرگترین گناه ایشان این بود که می‌گفتند: نفت ما از آن ماست. او به سوی لبنان گریخت تا به اروپا رود. به هر رو حاکمیت نفت ایران را بازهم از دست ایرانی درآوردند و بدیشان بازگرداندند و همانان فرزندم را از بیروت به تهران بازگرداندند و او را در زندان قزل‌قلعه به بند کشیدند. پیروزی خود را بر دست‌یابی بدو در روزنامه‌های بیستم جمادی دوم ۱۳۷۴^۱ اعلام کردند. او را با تازیانه، شلاق خاردار، داغ‌گذاری، کشیدن ناخن دست و پا، به اندازه‌ای شکنجه کردند تا آن که در روز آدینه بیست و چهارم جمادی دوم^۲ به شهادت رسید. کُشندگان وی گناه خیانت به میهن را نتوانستند به اثبات برسانند. وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ / به زودی ستمگران خواهند دانست، به چه کیفرگاهی و دوزخ انتقامی بازگشت می‌کنند.^۳

^۱ یک‌شنبه ۲۴ بهمن ۱۳۳۳ برابر ۱۳ فوریه ۱۹۵۵.

^۲ پنج‌شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۳۳ برابر ۱۷ فوریه ۱۹۵۵.

^۳ قرآن، سورهٔ شعراء، شمارهٔ ۲۶، آیت ۲۲۷.

این فرزندم ازدواج نکرده بود و تباری به جا گذاشت، ولی به جای آن سه جلد کتاب در دانش دامپزشکی؛ و رساله‌ای در سنجش میان سیاست مردمی سوسیالیستی و استعمار باختری از خود به جا گذاشت که این آخری در سال ۱۳۳۱ خ در ۱۱۰ برگه با نام مستعار خودش «م. ر. کوشا» در تهران چاپ کرد.

او در این کتاب سفرنامه، گزارش سفرهای خود را در عراق، خوزستان، مازندران، گیلان و خراسان گردآوری کرده است.

من او را در این جا به گستردگی گزاره کردم تا نسل‌های پس از او بدانند که چه دشواری‌ها از سوی استعمارگران غرب‌گرا بر ملت ایران وارد شد و این پاداش خدمات دینی و فرهنگی من پس از هشتاد سال بودنم [که فرزندم را کشتند]. جایی گشاده نیست تا بتوانم گزارش گسترده‌ای را از آن چه بر سر جوانان خاورمیانه و مردان روحانی و علمی ایشان آوردند، را بنویسم. جان‌های بسیاری را گرفتند و گروهی را به بند کشیدند و هزاران تن را به جزایر خلیج فارس و زندانی‌های صحرائی تبعید کردند و آنان را شکنجه‌هایی کردند که روان آدمی به درد می‌آید و از آن‌ها متنفر می‌شود. با این کارهای ددمنشانه و هراس‌انگیز بود که توانستند دوباره قانون ملی شدن نفت را از میان بردارند و دوباره در دسترس بیگانگان بنهند، سپس با پیمان بغداد بندگی و استثمار ملت‌های خاور را جایگزین کنند. *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ* / براستی که ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.^۴ *لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم* / هیچ نیرو و توانی جز از سوی خداوند بلندمرتبه و بزرگ نیست.^۵

^۴ قرآن، سوره بقره، شماره ۲، آیت ۱۲۹.

^۵ الذریعة، ج ۱۰، ۱۶۶، شناسه الرحلة، شماره ۳۱۰.

برداشت از کتاب طبقات اعلام الشيعة، سده ۱۴هـ

آقابزرگ در شناسه عبدالکریم جزایری گوید: او را برای دوری نزدیکانش، دلداری دادم و او را گفتم: من نیز همانند تو هستم. بدان! به مرحله‌ای از سن خود رسیده‌ام که در آن یکی از فرزندانم، در بستر مرگ چشم از جهان فروبست^۶ و دیگری در راه میهن کشته شد^۷ و آنان که زنده اند دور از من در تهران زندگی می‌کنند. من نفس‌های آخرم را در میان کاغذها و کتاب‌های پراکنده شده پیرامونم می‌گذرانم چشم‌های بازم را به سوی آسمان می‌گیریم و خوشنود به خواست و فرمان الهی هستیم و به جز او به چیزی دیگر نمی‌اندیشم. هیچ امیدی به فرزند، برادر و دوست ندارم که برترین و بهترین دست‌مایه ما برای آخرت دل‌کنند از این‌هاست.^۸

آقابزرگ در شناسه سلیمان ظاهر نبطی گوید: شیخ سلیمان ظاهر نبطی، یکی از ارزشمندترین، والاترین و پاک‌ترین دوستان ما به شمار می‌آید. او نمودار دوستی، برادری، راستی و یاری‌رسانی است. رویدادی در بیروت برای ما رخ داد که پیوندی با

^۶ محمدباقر فرزند نخست حاج شیخ آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸ خ) در شب شنبه شانزدهم جمادی یکم ۱۳۲۲ / هفتم مرداد ۱۲۸۳ / بیست و نهم ژولای ۱۹۰۴ در شهر نجف زاده شد. او با سنی اندکی بیش از بیست سال، در روز یک‌شنبه هفدهم جمادی یکم سال ۱۳۴۳ / ۲۳ آذر ۱۳۰۳ / چهاردهم دسامبر ۱۹۲۴ چشم از جهان فروبست و در شبستان چسبیده به باب الفرج در صحن عسکریین، منظور امام هادی، علی‌نقی (ع) و امام حسن عسکری (ع) در سامره، آرمید. آقابزرگ از مرگ او بسیار آزرده شد و درباره‌اش سروده‌ای را سرایید که پیش از این یاد شد. او را مردی فرزانه و اندیشمند می‌دانست و امید فراوان بدو بسته بود.

^۷ منظور آقابزرگ فرزندشان شهید محمدرضا منزوی است.

^۸ طبقات اعلام الشيعة، نقباء البشر في القرن الرابع عشر، بخش چهارم، ۱۱۷۹، شماره ۱۷۰۰، شناسه عبدالکریم الجزائری (۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م).

نیروهای دولتی بالادستی لبنان داشت^۹ که برخی از شاگردان ما گزارش آن را برای او نوشتند. او برای رهایی‌اش بسیار تلاش کرد و در انجام این کار کوشش فراوان نمود و در برابر یورش دولتیان علیه این اقداماتش به گونه‌ای ایستادگی کرد که برادر برای برادر خود چنین پایمردی و استواری از خود نشان نمی‌داد و پیوسته با دولت‌مردان بالادستی برای این دادخواهی ارتباط برقرار نمود تا آن که توانست پاسخی دریافت کند، هرچند کوشش‌های او کمکی به پیدا کردن گم‌شده‌ها نکرد، ولی ما سپاس این بی‌باکی و راستی برادرانه‌ی شیخ شریف و والا داریم - تنها خداوند است، پاداش دهنده -^{۱۰}

دست‌نویس‌های دکتر علینقی منزوی

۱) دست‌نویس علینقی منزوی در سال‌نامه‌ی مجلس شورای ملی ۱۳۳۳ خ

دکتر علینقی منزوی در بخش یادداشت سال‌نامه‌ی ۱۳۳۳ خ مجلس شورای ملی در برابر روزهای بهمن‌ماه آن بدین گونه یادداشت کرده است:

- آدینه ۲۲ بهمن ۱۳۳۳ برابر ۱۷ جمادی دوم ۱۳۷۴ برابر ۱۱ فوریه ۱۹۵۵:
محمدرضا در بیروت گرفتار شد؛

- شنبه ۲۳ بهمن ۱۳۳۳: او را به تهران آورده تحویل شهربانی دادند. ساعت ۱ بعد از ظهر [۱۳] نامه نوشت و ارتباط او با ما قطع شد؛

- دوشنبه ۲۵ بهمن ۱۳۳۳: از شهربانی تحویل فرمانداری شد و شناخته گردید؛

- سه‌شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۳۳: شکنجه؛

^۹ منظور آقابزرگ دستگیری فرزندشان، سروان دکتر محمدرضا منزوی، دهه سوم بهمن‌ماه ۱۳۳۳ در فرودگاه بیروت بود.

^{۱۰} طبقات أعلام الشيعة، نقباء البشر في القرن الرابع عشر، بخش سوم از جزء یکم، ۸۳۳، شماره ۱۳۳۷، شناسه‌ی شیخ سلیمان ظاهر النبطی (۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م).

- چهارشنبه ۲۷ بهمن ۱۳۳۳: شکنجه؛
- پنج‌شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۳۳: شکنجه؛
- آدینه ۲۹ بهمن ۱۳۳۳: مرگ محمدرضا زیر شکنجه؛
- شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۳۳: امجدی به سرهنگ گفت: محمدرضا منزوی دیروز فرار کرد، یعنی مُرد.

شادروان دکتر علینقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹خ) برادر بزرگ شهید محمدرضا دربرگه آغازین کتاب، تعلیقه‌ای بر این بخش با خودکار نوشته است: داستان کشتن دکتر محمدرضا پسر مؤلف طبقات، در زیر شکنجه و در زندان قزل‌قلعه که در ذریعه، ج ۱۰، برگه ۱۶۶ - ۱۶۷ آمده است^{۱۱}، آقابزرگ در برگه ۸۳۳ این مجلد [طبقات أعلام الشیعة، نقباء البشر في القرن الرابع عشر] به گونه گذرا یاد کرده است.

او در ادامه می‌نویسد: آری مرحوم پدرم، مؤلف طبقات، پس از کشتن هولناک پسرش و انکار قتل از سوی دولت و ادعای ایشان در راستای فرار او از زندان، شکایت خود را به سلیمان ظاهر لبنانی تبار و نیرومند در میان دولتمردان لبنان بازگو می‌کند و درخواست تحقیق می‌نماید. سلیمان ظاهر نیز اقداماتی در این زمینه انجام می‌دهد، ولی به نتیجه نمی‌رسد. از این‌رواست! پدرم می‌گوید: هر چند گم‌شده مورد در خواست‌مان را نیافتیم، ولی سلیمان برادرانه، در این راه به ما کمک کرد. آری سلیمان وکیل شیعه جنوب لبنان در مجلس بود و همین پیجویی و تحقیق ضد رژیم ایران، ممکن بود، وکالت وی را به مخاطره اندازد. مرحوم پدرم شکایت خود را به دادستان تهران به خط خود نوشته که در مقدمه نوابغ چاپ شده است.

محمدرضا منزوی سومین پسر شیخ آقابزرگ تهرانی بود که در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در سامرا به دنیا آمد. عضو حزب توده ایران بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد

^{۱۱} برگردان به پارسی آن را پیش از این بازگو کردم.

۱۳۳۲ دستگیر و یازده ماه زندانی شد، ولی به دلیل عدم کشف سازمان نظامی حزب توده، تبرئه و آزاد گردید، پس از کشف سازمان نظامی حزب توده، محمدرضا به قصد مهاجرت رهسپار عراق شد و از آن جا به بیروت رفت تا بتواند خود را به ایتالیا برساند که به درخواست حکومت پهلوی (سرهنگ مبصر) و موافقت کامیل شمعون، رئیس جمهور لبنان، محمدرضا منزوی در فرودگاه بیروت دستگیر و به دولت ایران فرستاده شد. او در بهمن ۱۳۳۳ در زندان قزل قلعه زیر شکنجه به دست شکنجه‌گرانی هم‌چون ساقی، زیبایی و امجدی کشته شد.

۲) پراکنده‌نویسی، دست‌نویس علینقی منزوی

در مورد وضع منطقه قزل قلعه و وضع زندان در سال ۱۳۳۲ - ۱۳۳۴ خ. توضیح از آقای خلیل‌نژاد کارمند وزارت دارایی ... کسی که تلفن زد، گفت: دکتر منزوی در قسمت شرقی محوطه زندان قزل قلعه دفن شده.

۳) شکوائیه، دست‌نویس علینقی منزوی

شکوائیه به کانون وکلا

کانون محترم وکلا

بدین وسیله به اطلاع می‌رسد:

دکتر محمدرضا منزوی که در زندان قزل قلعه زیر شکنجه قبل از محاکمه کشته شده و از تحویل جنازه به خانواده‌اش نیز خودداری شده است، نظر آن کانون مقدس حقوق را به درخواست زیر معطوف می‌داریم: اکنون که در اثر فداکاری‌های ملت ایران و شهادت و جانبازی جوانان میهن پرست ما، مرحله اول پیروی ملت به دست آمده، جنایتکاران زندانی و فراری و

زندانیان آزاد شد و دفاتر ساواک در اختیار نمایندگان ملت قرار گرفته است، تقاضا داریم برای کشف مطالب زیر اقدام فرمائید^{۱۲}:

(۱) چه کسانی عامل مباشر شکنجه منجر به قتل قبل از محاکمه دکتر محمد رضا منزوی شده‌اند؟

(۲) جنازه این شهید در کجا به خاک سپرده شده است؟
اطلاعات لازم را به دکتر رضا قاسمی وکیل دادگستری اختیار وکالت داده شده که توضیحات لازم را داده و بررسی‌های لازم را مبذول نمایند. خواهشمند است، نتایج به دست آمده را ابلاغ به خانواده‌اش، به ایشان اعلام گردد^{۱۳}.

۴) دستنویس علینقی منزوی پشت عکس ارسالی برای روزنامه مردم

ستوان محمد رضا منزوی فرزند آقابزرگ، دکتر دامپزشک، افسر آزادیخواه توده‌ای که دولت لبنان او را خلاف مقررات بین‌المللی تحویل ایران داد و بازرسان نظامی شاه او را در روز اول اسفندماه ۱۳۳۳ در زندان قزل‌قلعه زیر شکنجه کشتند و از تحویل جنازه‌اش نیز به خانواده‌اش خودداری کردند.

وی مؤلف کتابی به نام دیپلماسی سوسیالیستی و دیپلماسی امپریالیستی است که در ۱۱۰ صفحه با نام مستعار و. ر. کوشا به سال ۱۳۳۱ خ منتشر نموده است.

دادگاه انقلاب اسلامی

شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی تهران

^{۱۲} بخش خط خورده در متن: از دفتر کنترل اسناد ساواک بخواهید، به وکیل رسمی ما آقای دکتر قاسمی اجازه داده شود تا تحقیقات لازم را برای کشف مطالب زیر به عمل آورند.

^{۱۳} تاریخ پیش‌نویس نامه، پیرامون تابستان ۱۳۵۸ خ است.

اینجانب علینقی منزوی^{۱۴} [بهشتی پور^{۱۵}] با کمال احترام به عرض می‌رساند: متهم ردیف اول در جلسه آن دادگاه محترم که روز ۱۲ شهریور تشکیل شد، به نام سرهنگ بازنشسته احمد سالاری، کسی است که در شکنجه و قتل ستوان دکتر دامپزشک محمدرضا منزوی فرزند مرحوم آیه‌الله حاج شیخ آقابزرگ، شرکت کرده است. طبق اعترافات گروه‌بان پژمان پور، سرگرد احمد سالاری و سرگرد احمد مالک، ستوان منزوی را به حمام قزل قلعه، محل شکنجه آورده و پژمان پور به دستور او منزوی را از پا به سقف معلق آویخته.

و سالاری و مالک مشغول مشروب‌خوری در دفتر زندان شده‌اند و پژمان پور را پشت در حمام ایستانده‌اند و چون صدای منزوی قطع شده، پژمان پور به سالاری خبر داده و او آمده، جنازه را پایین آورده و پس از تلفن به جلادان بالا، دستور دفن او را پشت دیوار قزل قلعه صادر کرده است.

نامه سفیر و نماینده تام‌الاختیار دولت لبنان به رییس مجلس لبنان

عبدالرحمان عدوه سفیر و نماینده تام‌الاختیار دولت لبنان در تهران به تاریخ ۱۶/۰۱/۱۹۵۶ به شماره ۵۶/۱۱ نامه‌ای برای رییس پارلمان لبنان عادل عسیران نوشته است که مضمون آن چنین است: پاسخ به نامه شماره ۵۵/۴۸۹ به تاریخ ۰۳/۱۲/۱۹۵۵ هیأت مدیره پارلمان باید بگویم: وزارت امور خارجه ایران پاسخ به نامه ارسالی شما درباره پرسش درباره جایی که دکتر دامپزشک محمدرضا منزوی دستگیر

^{۱۴} شکوائیه‌ای با دستخط علینقی منزوی برادر شهید محمدرضا، به سال ۱۳۵۸ خ در دادگاه زندان بان و شکنجه‌گر احمد سالاری.

^{۱۵} منظور محمدمهدی بهشتی پور (۱۳۰۷ - ۱۳۸۰ خ) خواهرزاده شهید محمدرضا از خواهر بزرگشان مریم خانم.

شد، داد. وی در هنگام دستگیری در ایران بوده و در همین جا او را دستگیر کردند. نام گزارش شده از او در این سفارت وجود ندارد و از جای او اطلاعی در دسترس نیست. از این رو، خواهشمندیم به خانواده‌شان بفرمایید تا اطلاعات ممکنه بیشتری از او به ما بدهند تا بتوانیم وظایف خود را در این باره دنبال نماییم.

امضا: عبدالرحمان عدوه نماینده تام‌الاختیار در سفارت لبنان در تهران.

نامه احمد عارف الزینه

نامه‌ای از سوی احمد عارف الزینه لبنانی، با سربرگ «مجله و مطبعة العرفان، صیدا» به تاریخ نهم ربیع دوم ۱۳۷۵ برابر ۲۴ نوامبر ۱۹۵۵^{۱۶} به استاد سید محمدحسن طالقانی:

پس از درود و سلام و فرستادن جلد یکم و دوم مجله عرفان، گوید: افسوس بسیار بر خودم که رویدادی برای فرزند امام آقابزرگ (نجل الامام آغابزرگ) رخ داد و آن به جهت تحویل دادن حکومت نابخرد لبنان، ایشان را بود که ننگ در گوشه گوشه نسل‌های آینده لبنان به جا خواهد ماند. احترام مرا به آقابزرگ برسانید و در صورت نامه‌نگاری شیخ پیگیری خواهیم کرد و تا کنون نامه‌ای نه از سوی شما و نه آقابزرگ برایم فرستاده نشده است.

کیهان فرهنگی

حاج شیخ پس از اطلاع از بازداشت فرزندش توسط کودتایچیان ۲۸ مرداد، نامه‌ای به رییس مجلس لبنان و رهبر شیعیان آن جا می‌نویسد. وی تا آخر عمرش کوشش زیادی کرد تا شاید بتواند محل دفن فرزندش را پیدا کند، ولی هیچ یک از دژخیمان و جلادان

^{۱۶} آدینه نهم ربیع دوم ۱۳۷۵ برابر ۲۵ نوامبر ۱۹۵۵ برابر سوم آذرماه ۱۳۳۴.

سفاک شاه خائن حاضر به نشان دادن محل دفن فرزندش نشدند. تیمور بختیار، جلاد سرسپرده امپریالیسم، پس از فرار از ایران و ورود به عراق اظهار تمایل می‌کند که با حاج شیخ تماس بگیرد، شیخ پیشنهاد ملاقات را منوط به معرفی قاتلین فرزندش می‌کند و چون وی در شهادت فرزند شیخ دست داشت از ملاقات با حاج شیخ صرف نظر کرد. محمدرضا شاه خائن نیز از حاج شیخ تقاضا می‌کند برای بستری شدن و پرستاری از وی در یکی از بیمارستان‌های تهران، به ایران سفر کند، ولی حاج شیخ به فرستاده شاه جواب رد می‌دهد. شاه در آخرین سفر حاج شیخ به ایران توسط علم از وی تقاضا می‌کند که هزینه چاپ کتاب الذریعه را از وی قبوا کند و اگر اجازه دهد، الذریعه را بنیاد پهلوی چاپ نماید، ولی حاج شیخ نه فقط به فرستاده شاه و علم، جواب رد می‌دهد؛ بلکه مصرّاً از آن‌ها می‌خواهد تا هرچه زودتر محل دفن فرزندش را به او نشان دهند و قاتلین او را به کیفر برسانند.^{۱۷}

جلال آل احمد

زنده‌یاد جلال آل احمد، درباره شهادت سروان محمدرضا منزوی نوشت: «در قضایای توده‌ای بازی زیر شکنجه رفت و سر به نیست شد و عاقبت هیچ کس نفهمید که نفهمید که جسدش را چه کردند».

منابع گفتگو درباره شهید دکتر محمدرضا منزوی

منابعی که درباره شهادت دکتر منزوی گفتگویی داشتند، دربرگیرنده:

^{۱۷} کیهان فرهنگی، سال سوم، شماره ۱۱، برگه ۲۸.

۱. ذریعه، ج ۱۰، ۱۶۶، شناسه الرحلة، شماره ۳۱۰، چاپ نخست ۱۳۳۵خ؛
۲. طبقات أعلام الشيعة، نقباء البشر في القرن الرابع عشر، بخش سوم، ۸۳۳، شماره ۱۳۳۷، شناسه الشيخ سليمان ظاهر النبطي، ۱۳۸۱ق / ۱۹۶۲م؛
۳. طبقات أعلام الشيعة، نقباء البشر في القرن الرابع عشر، بخش چهارم، ۱۱۷۹، شماره ۱۷۰۰، شناسه عبدالكريم الجزائري، ۱۳۸۱ق / ۱۹۶۲م؛
۴. نامه‌های آقابزرگ و تیمور بختیار به یکدیگر؛
۵. آسیای جوان، تهران، اسفند ۱۳۳۴ [۱۳۳۳]؛
۶. اطلاعات، تهران، بهمن ۱۳۳۳؛
۷. کیهان، تهران، بهمن ۱۳۳۳؛
۸. روزنامه مخفی مردم [حزب توده ایران]، فروردین ۱۳۳۵ [۱۳۳۴]؛
۹. روزنامه الكفاح، بيروت - لبنان، فوریه و مارچ ۱۹۵۴؛
۱۰. نامه‌های آقابزرگ به سران قوه قضاییه؛
۱۱. وکالت‌نامه رسمی آقا [بزرگ] علیه بختیار به دکتر هدایتی در قولنسول‌گری [ایران] در کربلا؛
۱۲. نامه آقا [بزرگ] به دادستان تهران.
۱۳. کیهان فرهنگی، سال سوم، شماره ۱۱، برگه ۲۸؛
۱۴. نهضت امام خمینی، ج ۲، برگه ۳۶۶ - ۳۶۸؛
۱۵. مجله مشکات، شماره ۳۲، برگه ۹۲ - ۹۳؛
۱۶. گفته‌های نزدیکان.

نامه‌نگاری سپهبد تیمور بختیار و آیت‌الله شیخ آقابزرگ تهرانی

سپهبد تیمور بختیار (۱۲۹۳-۱۳۴۹خ) در تابستان ۱۳۴۷ به جهت همراه داشتن اسلحه و تجهیزات نظامی از سوی پلیس در کشور لبنان دستگیر شد و به نُه ماه زندان در

بیروت محکوم شد. او سخت نگران بازگرداندن خود به ایران و گرفتارشدن در چنگال شاه بود و از سوی دیگر هم نگران بود که مبادا شیخ آقابزرگ تهرانی و فرزند بزرگش، علینقی منزوی، برای گرفتن انتقام شهادت محمدرضا منزوی وارد ماجرا شوند و دست به اقداماتی سنگین علیه او بزنند.

بختیار در تاریخ هژدهم مهرماه ۱۳۴۷ نامه‌ای به شیخ آقابزرگ تهرانی با این عنوان

نوشت:

بسمه‌تعالی

حضور محترم حضرت مستطاب حجت‌الاسلام آیت‌الله آقای آقابزرگ تهرانی دامت

شوکت

به عرض می‌رساند امید است وجود شریف حضرت مستطاب عالی در تحت توجهات حضرت ولی‌عصر سلامت و خرم باشد. حال این‌جانب هم به لطف حضرت عالی خوب است و کسالتی ندارم.

باری، قریب به دو سال پیش ملاقاتی با آقای آقا سیدموسی الموسوی اصفهانی دست داد و ایشان مطلبی عنوان فرمودند که برای بنده استماع آن هم ناگوار [بود] و هم تازگی داشت و آن فقدان آیت‌الله‌زاده آقای دکتر محمدرضا در سال ۱۹۵۴ یا ۵۵ بوده است و گویا ایشان را از بیروت به تهران آورده‌اند. بنده از شنیدن این خبر و به‌خصوص تصور این‌که در دستگاه فرمانداری نظامی آن زمان که ریاست آن با این‌جانب بود، چنین اتفاقی افتاده باشد، بسیار متأسف و متأثر و ناراحت شدم و ایشان را کاملاً مطلع نمودم که:

اولاً حد و اختیارات قانونی فرمانداری نظامی تهران عبارت بود از شهر تهران تا شش کیلومتر اطراف آن و ابداً به شهرستان‌ها دخالت نداشت، چه برسد به خارج از کشور؛ ثانیاً امور افسران منحصراً با ستاد ارتش و رکن دوم بود و به قراری که می‌شنوم، آقای محمدرضا درجه افسری داشته‌اند؛

و سوم این که در آن زمان هنوز سازمان امنیت تشکیل نیافته بود که به همه کشور رسیدگی کند؛

چهارم آن که زندان فرمانداری نظامی در لشکر دو زرهی و زندان شهربانی بود و چنان که می‌گویند، آقای محمدرضا در قزل‌قلعه بوده و آن‌جا در آن موقع زندان ارتشی و رکن دو بوده است؛ بنابراین، چگونه موضوع را به فرمانداری نظامی و این‌جانب ارتباط داده‌اند، برای بنده بسیار ناگوار و بغرنج و تأسف‌آور است و بنده از آقای دکتر موسی موسوی خواهش کردم که جریان را به عرض حضرت مستطاب‌عالی و آقا‌زاده دیگر آقای منزوی که در بیروت هستند، برساند که رفع سوءتفاهم بشود.

در گرفتاری اخیر در بیروت هم بلافاصله پسرخاله خود را به سراغ آقای منزوی در دانشگاه فرستادم که ایشان از طریق دانشجویان برای جلوگیری از استرداد اقدام بنمایند. حال اگر موضوعی را که نسبت می‌دهند، خدای نکرده صحت داشت، چگونه بنده می‌توانستم از آقای منزوی استمداد بطلبیم؟

متأسفانه در ملاقات چند روز قبل با آقای سیدعلی معلوم شد که رفع سوءتفاهم نشده و تصورات هنوز به جای خود باقی است و این مطلب بر تأسف و ناراحتی‌های دیگر من می‌افزاید. امیدوارم به خواست خداوند متعال روزی که دیر نباشد، برسد و این دستگاه جبار و ستمگر فعلی برچیده شود و آن‌وقت بنده اولین کسی خواهم بود که برای روشن کردن حقایق و پیدا کردن چگونگی این قضیه که بغرنج و لاینحل مانده است، پیشقدم خواهم شد. بیش از این، اوقات گرانبه‌ای حضرت عالی را نمی‌گیرم و سلامتی وجود شریف را از خداوند باری تعالی خواستارم.

ارادتمند سپهبد بختیار

فراموش کردم بنویسم در این موقع که حکومت تهران برای بنده پرونده جعلی درست می‌کند و برای استرداد به بیروت می‌فرستد، اگر خدای ناکرده چنین چیزی حقیقت داشت، آن را می‌فرستاد که موجه و جلب افکار عمومی عوام کرده باشد.

پاسخ آقابزرگ به تیمور بختیار

شادروان شیخ آقابزرگ تهرانی در تاریخ سه‌شنبه ششم شعبان ۱۳۸۸ پاسخی با این عنوان می‌نویسد: آقای بختیار، فرماندار نظامی طهران بعد از سقوط مصدق، جنایاتی که در دوره فرمانروایی شما رخ داد، منحصر به قتل فرزند من محمدرضا در زیر شکنجه نیست؛ بلکه قتل سید فاضل، آقا سیدمحمد واحدی و جوان ناکام محمود کوچک شوشتری و غیرهم جمیعاً قبل المحاکمه و در حطیة قدرت و زمان حکومت شما رخ داده است، سپس می‌افزود: اگر چنانچه شما واقعا خود را در این جنایات غیر مسئول می‌شمارید، بایستی اسرار این حوادث فجیعه را در معرض افکار عمومی قرار دهید و معونت مظلومین را جبران اعانت ظالم نمایید، شاید از نتیجه من اعان ظالماً سَلَطَةُ اللَّهِ علیه برهید، وگرنه مجرد انکار را ملت ستمدیده ایران از مقام مسئولی، چون حاکم نظامی نمی‌پذیرد. هیچ عملی بی مجازات نمی‌ماند.

آقابزرگ در پایان نامه، از قصیده معروف خاقانی با مطلع «هان ای دل عبرت‌بین...» استمداد طلبیده و یادآور می‌شود: من بعد از شصت سال خدمت به تاریخ و ادب کشور، خاقانی چه خوب گفته است: این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران، تا خود چه رسد خذلان! البته خداوند غفور و رحیم می‌باشد و بندگان باید به سوی او بشتابند. والسلام علی من اتبع الهدی. الفانی، آقابزرگ الطهرانی.

یادنامه شهیدان

کتابی است که به یادبود شهیدان توده‌ای به ویژه افسران شهید، به وسیله رحیم نامور در سال ۱۳۵۶ خ / ۱۹۷۷ گردآوری شده است، برگه ۳۹ آن درباره شکنجه‌گاه‌های رژیم کودتاست که نامی از ستوان یکم محمدرضا منزوی؛ زاخاریان؛ محمود کوچک شوشتری؛ وارطان سالاخانیان؛ حسین حریری و ابوالفضل فرهی است که گوید:

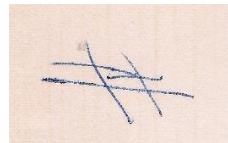
این‌ها با درد و شکنجه جانفرسا شهید گردیدند، اما در هیچ لحظه و در هیچ حالت زبان آن‌ها برای گشودن رازهای حزب‌شان گشوده نشد. آن‌ها تا آخرین لحظه عمر پُرنج و درد خویش ایمان خویش را به حقانیت راه خود و به خلق‌های میهن خود استوار نگاه داشتند ... منزوی را در از ایران خارج شده بود، در بیروت دستگیر کردند و به ایران بازگرداندند و تحت شکنجه قرار دادند. سر آخر او را وارونه از سقفی آویختند و آن قدر با چوب و چماق بر شکمش نواختند که روده‌هایش از گلویش بیرون آمد و با این طرز فجیع چشم از جهان فروبست و به شهادت رسید، ولی بازهم پیکر او را رها نکردند، سپس پیکر پاره‌پاره‌اش را بدون تحویل به خانواده، ناشناس و را در پای دیوار قزل‌قلعه به خاک سپردند و به خانواده‌اش گفته‌اند که از زندان گریخته است.

عباس جعفری وکیل دعاوی زندانیان پس از کودتای ۱۳۳۲ خ

روایتی از دستگیری و شهادت محمدرضا توسط این وکیل^{۱۸}: ستوان دکتر محمدرضا منزوی در زمستان سال ۳۳ زیر شکنجه شهید شد. دکتر منزوی را در فرودگاه بیروت دستگیر کرده بودند و از آن جا مستقیماً به تهران و شکنجه‌گاه آورده بودند. پس از آن که منزوی شهید شد، جسدش را از داخل قزل‌قلعه خارج کردند (در یک شب سرد). استوار غفرانی که مأمور زندان بوده، جزو کسانی بود که باید جسد را به خاک می‌سپرد. او پس از چند ساعت برگشت با پوتین‌های خاک‌آلود. جسد را به قسمت شمالی خیابان امیرآباد فعلی بردند و دفن کردند. بعدها غفرانی بازنشسته شد. او در سال‌های بعد از ۱۳۳۲ در حدود سه راه زندان قصر منزل داشت.

^{۱۸} دست‌خط راوی عباس جعفری.

شکنجه‌گر سروان سالاری؛ یا گروه‌بان امینی؛ یا خر دوی این‌ها بودند.



امضا:

کارنامه فرهنگی محمدرضا منزوی

او افزون بر سرآمدیش در دانش دامپزشکی، توجه ویژه‌ای به مطالعات بیرون از حوزه تحصیلی‌اش در دامپزشکی داشت. مطالعات او در زمینه مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به اندازه‌ای بود که با سن کم‌اش توانست چندین و کتاب رساله بنویسد، نمونه‌هایی از آن‌ها را پدرش، زنده‌یاد آقابزرگ تهرانی در دائرةالمعارف خود، کتاب الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱۰، شناسه کتاب الرحلة، شماره ۳۱۰ بازگونموده است:

۱- سفرنامه؛ سرگذشت زندگانی من، الرحلة، او در این کتاب سفرنامه، گزارش سفرهای خود را در عراق، خوزستان، مازندران، گیلان و خراسان گردآوری کرده است؛
۲- سه جلد کتاب در دانش دامپزشکی نوشته است؛

۳- رساله‌ای در سنجش میان سیاست مردمی سوسیالیستی و استعمار باختری که آن را به سال ۱۳۳۱ خ در ۱۱۰ برگه با نام مستعار خودش «م. ر. کوشا» در تهران چاپ کرد. نام کتاب: دیپلماسی سوسیالیستی و دیپلماسی امپریالیستی است.

۴- جزوه امور کشاورزی در دفتر چهل برگه نوشت که در دانشکده دامپزشکی درس می‌خواند.

۵- مطالب پراکنده‌ای را در یک دفتر ۱۰۰ برگه گردآوری کرده است که دربرگیرنده:
الف) بخش‌هایی درباره گرامر انگلیسی؛ ب) زیست‌شناسی؛ ج) شیمی؛ د) جانورشناسی (تلقیح مصنوعی و طبیعی)؛

۶- مجموعه ترانه‌های ملی که در قلعه فلک‌الافلاک به وسیله زندانیان ایراد می‌شد، نام دفتر چهل برگ سروده‌هایی است که با دست خط خودش بدین گونه رونویسی کرده است:

از تاریخ ۱۳۳۲/۰۶/۳۰ تا ...

امضا: ستوان دوم محمدرضا منزوی

الف: رفتی و نگفتی، والس بانو ناشناس به تاریخ ۱۳۳۲/۰۷/۲۰، یک برگه؛

ب: رقص گیسو- والس، بانو دلکش به تاریخ ۱۳۳۲/۰۷/۲۰، دو برگه؛

ج: والس مهتاب، دلکش به تاریخ ۱۳۳۲/۰۷/۲۰، یک برگه؛

د: آی چوبک- والس، آهنگ تابوت به تاریخ ۱۳۳۲/۰۷/۲۰، یک برگه؛

ه: بیقرار، دلکش، به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۵، یک برگه، امضا: قلعه فلک‌الافلاک؛

و: یادگار من، آقای شفیع به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۵، یک برگه؛

ز: شبنم، بانو روحبخش به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۵، یک برگه؛

ح: ناامید، بانو دلکش، به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۵، یک برگه، امضا: خرم‌آباد - قلعه

فلک‌الافلاک؛

ط: رفتی، بانو دلکش، به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۵، یک برگه؛

ی: شیرازی، عفیفی، به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۵، یک برگه، امضا: قلعه فلک‌الافلاک -

خرم‌آباد؛

یا: زهره، عفیفی، به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۵، دو برگه، امضا: قلعه فلک‌الافلاک -

خرم‌آباد؛

یب: زهره، [تکرار] عفیفی، به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۲۰، دو برگه، امضا: قلعه

فلک‌الافلاک - خرم‌آباد؛

یج: شیرازی، [تکرار] عفیفی، به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۲۵، یک برگه، امضا: قلعه

فلک‌الافلاک - خرم‌آباد؛

ید: کاروان، روحبخش، به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۲۵، یک برگه؛
یه: خطای عاشق - تانگو، دلکش به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۲۹، یک برگه، امضا: قلعه
 فلک الافلاک - محمدرضا منزوی؛
یز: نامهربانی، روحبخش، به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۲۹، یک برگه، امضا: قلعه
 فلک الافلاک؛
یح: کبوتر - تانگو، قنبری به تاریخ ۱۳۳۲/۱۱/۵، یک برگه، امضا: قلعه خرم آباد -
 فلک الافلاک؛
یط: باد بهاری - تانگو، به تاریخ ۱۳۳۲/۱۲/۱، یک برگه؛
یی: در فکر تو بودم، مرضیه به تاریخ ۱۳۳۲/۱۲/۱، یک برگه، امضا: قلعه
 فلک الافلاک؛
ک: آهنگ امان یار، عفیفی به تاریخ ۱۳۳۳/۱/۱۳، یک برگه، امضا: دژ سپه -
 خرم آباد؛
کا: آهوی مار - گیلکی، مهندس عاشورپور؛
کب: آهوی مار - گیلکی، مهندس عاشورپور، به تاریخ ۱۳۳۳/۲/۴، یک برگه، امضا:
 قلعه فلک الافلاک، منزوی؛ گزاره دو واژه: پنه، بدیمه، یک برگه؛
کج: عاشق بوبوم لیلی - گیلکی، عاشورپور؛ گزاره چند واژه ترانه، یک برگه؛
کد: دریا - والس، به تاریخ ۱۳۳۳/۲/۴، یک برگه، امضا: قلعه فلک الافلاک -
 خرم آباد، محمدرضا منزوی؛
که: شیرازی، [تکرار] عفیفی، به تاریخ ۱۳۳۳/۲/۴^{۱۹}، یک برگه، امضا: قلعه
 فلک الافلاک - خرم آباد؛

کو: پایان عشق، منوچهر شفیعی به تاریخ ۱۳۳۳/۲/۶، یک برگه، امضا: قلعه
فلک الافلاک - خرم‌آباد؛

کز: بی تو - آهنگ سن سیز، اریشین بالالان، به تاریخ ۱۳۳۳/۲/۶، یک برگه، امضا:
منزوی؛

کح: ای یار زیبا^{۲۰} - تانگو، به تاریخ ۱۳۳۳/۲/۶، یک برگه، امضا: محمدرضا منزوی؛
کط: غم هجران، بانو دلکش، به تاریخ ۱۳۳۳/۲/۱۹، یک برگه، گزارش: دیکته شده
سرکان ستوان ستار فرامرزی، قلعه فلک الافلاک؛

جلد پشت دفتر چهل برگ: محمدرضا منزوی، قلعه فلک الافلاک.

کتابنامه

- اطلاعات، روزنامه، تهران، بهمن ۱۳۳۳.
- آسیای جوان، مجله، تهران، اسفند ۱۳۳۴ [۱۳۳۳].
- جزوه امور کشاورزی در دفتر چهل برگه نوشت، محمدرضا منزوی (۱۳۰۸) - ۱۳۳۳ (خ)، که در دانشکده دامپزشکی درس می خواند.
- دامپزشکی سه جلد کتاب در دانش دامپزشکی، محمدرضا منزوی (۱۳۰۸) - ۱۳۳۳ (خ). نک: ذریعه، ج ۱۰، ۱۶۶ - ۱۶۷، شناسه الرحلة، شماره ۳۱۰، محمدرضا منزوی.
- دست نوشته های دکتر علینقی منزوی.
- دست نوشته راوی عباس جعفری.
- دیپلماسی سوسیالیستی و دیپلماسی امپریالیستی، محمدرضا منزوی (۱۳۰۸) - ۱۳۳۳ (خ)، با نام مستعار «م. ر. کوشا»، ۱۳۳۱ خ، ۱۱۰ برگه. نک: ذریعه، ج ۱۰، ۱۶۶ - ۱۶۷، شناسه الرحلة، شماره ۳۱۰، محمدرضا منزوی.
- الذریعة إلى تصانیف الشيعة، الجزء العاشر، ذائقه ماتم - الرسائل و المكاتیب، آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸ خ)، به کوشش علینقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ)، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۳۵ خ / ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۶ م، شناسه الرحلة، شماره ۳۱۰، محمدرضا منزوی.
- روزنامه الكفاح، بیروت - لبنان، فوریه و مارچ ۱۹۵۴؛
- سفرنامه، سرگذشت زندگانی من، محمدرضا منزوی (۱۳۰۸ - ۱۳۳۳ خ). در این کتاب سفرنامه، گزارش سفرهای خود را در عراق، خوزستان، مازندران، گیلان و خراسان گردآوری کرده است. نک: ذریعه، ج ۱۰، ۱۶۶ - ۱۶۷، شناسه الرحلة، شماره ۳۱۰، محمدرضا منزوی.
- شکوائیه علینقی منزوی برادر شهید محمدرضا، به سال ۱۳۵۸ خ در دادگاه زندان بان و شکنجه گر احمد سالاری.

طبقات أعلام الشيعة، نقباء البشر في القرن الرابع عشر، بخش چهارم از جزء یکم،
۱۱۷۹، شماره ۱۷۰۰، شناسه عبدالکریم الجزائری (۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م).

طبقات أعلام الشيعة، نقباء البشر في القرن الرابع عشر، بخش سوم از جزء یکم،
۸۳۳، شماره ۱۳۳۷، شناسه الشیخ سلیمان ظاهر النبطی (۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۲ م).

کیهان فرهنگی، سال سوم، ۱۳۵۸ خ، شماره ۱۱، برگه ۲۸.

کیهان فرهنگی، سال سوم، شماره ۱۱، برگه ۲۸.

کیهان، روزنامه، تهران، بهمن ۱۳۳۳.

کشکول، محمد محسن فرزند علی، شیخ آقابزرگ تهرانی (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸ خ)،
نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره بازیابی: ۱۵۸۱۷، شماره مدرک کتابخانه
مجلس: ۱۳۲۵۳-۱۰، تصحیح جعفر اشکوری، انتشارات کتابخانه مجلس شورا،
تهران، ۱۳۹۰ خ.

مجموعه ترانه‌های ملی که در قلعه فلک‌الافلاک به وسیله زندانیان ایراد می‌شد،
گردآوری محمدرضا منزوی (۱۳۰۸ - ۱۳۳۳ خ)، نام دفتر چهل برگ سروده‌هایی است که
با دست خط خودش بدین گونه رونویسی کرده است:

مردم، روزنامه مخفی حزب توده ایران، فروردین ۱۳۳۵ [۱۳۳۴].

مشکات، مجله، تهران، شماره ۳۲، برگه ۹۲-۹۳.

مطالب پراکنده‌ای را در یک دفتر ۱۰۰ برگی، محمدرضا منزوی (۱۳۰۸ -

۱۳۳۳ خ)، گردآوری کرده است که دربرگیرنده: الف) بخش‌هایی درباره گرامر

انگلیسی؛ ب) زیست‌شناسی؛ ج) شیمی؛ د) جانورشناسی (تلقیح مصنوعی و

طبیعی)؛

نامه‌های آقابزرگ به سران قوه قضاییه.

نامه‌های آقابزرگ و تیمور بختیار به یکدیگر.

نامه‌های محمدرضا منزوی (۱۳۰۸ - ۱۳۳۳ خ).

نامه آقا [بزرگ] به دادستان تهران.
نهضت امام خمینی، ج ۲، برگه ۳۶۶ - ۳۶۸.
وکالت‌نامه رسمی آقا [بزرگ] علیه بختیار به دکتر هدایتی در قولنسول‌گری [ایران]
در کربلا.
یادنامه شهیدان، یادنامه شهیدان توده‌ای به ویژه افسران شهید است، به کوشش
رحیم نامور، انتشارات مخفی نوید، حزب توده ایران، ۱۳۵۶ خ / ۱۹۷۷ م.